

دو اوتوپی

اوتوپی (utopia) کلمه‌ایست یونانی که از ou که به معنی نفی است و topos یعنی مکان تشکیل شده. اوتوپی یعنی مکانی که وجود ندارد، یعنی تخیل، پندار یا افسانه.

اوتوپی در سیاست، آن نوع آرزویی است که برآورده شدنش نه در حال حاضر و نه بعدها ممکن نیست، آرزویی است که بر نیروهای اجتماعی متکی نیست و رشد و تکامل نیروهای سیاسی و طبقاتی آنرا تقویت نمی نمایند.

هر چه آزادی در یک کشور کمتر باشد، هر چه تجلی مبارزه آشکار طبقات کمتر باشد، هر چه سطح فرهنگ **توده‌ها** پایین تر باشد، به همان نسبت هم معمولاً اوتوپی های سیاسی آسان تر بروز می کنند و مدت طولانی تری پابرجا می مانند.

در روسیه فعلی دو نوع اوتوپی سیاسی با حداکثر استحکام پابرجا هستند و به علت فریبندگی ظاهر خود تا اندازه‌ای در توده‌ها مؤثر واقع می شوند. این دو اوتوپی، اوتوپی لیبرالی و اوتوپی نارودنیک هستند.

اوتوپی لیبرالی مدعیست که از راه صلح و سازش، بدون رنجاندن کسی، بدون برانداختن پوریشکویچ ها و بدون مبارزه بی رحمانه طبقاتی که تا انتها پیش برده شود می توان از لحاظ آزادی سیاسی و وضع توده‌های مردم زحمتکش در روسیه به بهبودیهای قابل توجهی نائل گردید. این اوتوپی **سازگاری** یک روسیه آزاد با پوریشکویچ ها است.

اوتوپی نارودنیک عبارتست از رؤیای روشنفکران نارودنیک و دهقانان ترودویک که می پندارند یک تقسیم مجدد و عادلانه زمین می تواند قدرت و سلطه سرمایه را **براندازد**، بردگی مزدی را از بین برد یا اینکه گویا تحت سلطه سرمایه، تحت قدرت پول و تحت تولید کالایی می توان تقسیم بندی «عادلانه» و «مساوی» زمین را **حفظ نمود**.

این اوتوپیا زائیده چه هستند؟ و چرا در روسیه فعلی اینقدر پابرجا مانده‌اند؟ این اوتوپیا زائیده منافع آن طبقاتی هستند که بر علیه نظام کهن، بر علیه سرواژ و بی حقوقی - بطور خلاصه «بر علیه پوریشکویچ ها» - مبارزه می نمایند، ولی در این مبارزه موضع مستقلی نمی گیرند. اوتوپی یا خیال پردازی زائیده این عدم استقلال یا این **ضعف** است. خیال پردازی بهره **ضعفاست**.

بورژوازی لیبرال عموماً و روشنفکران بورژوا - لیبرال خصوصاً نمی توانند در راه آزادی و قانونیت کوشش نکنند، زیرا بدون آن سیادت بورژوازی کامل، مطلق و تأمین نیست. ولی بورژوازی **بیشتر** از جنبش توده‌ها می ترسد تا از ارتجاع. سرچشمه **ضعف** حیرت آور و باور نکردنی لیبرالها در سیاست و ناتوانی مطلقشان از همینجاست. سرچشمه آن رشته بی انتهای دوپهلویی، دروغ، تزویر و طفره رفتنهای جیونانه در تمام سیاست لیبرالها از اینجاست؛ آنها **مجبورند** بازی دموکراسی را پیشه خود سازند تا حمایت توده‌ها را کسب کنند و حال آنکه کاملاً ضد دموکراسی اند و با جنبش توده‌ها، ابتکار آنها و شیوه «هجوم به عرش اعلی» بردن توسط آنها که زمانی مارکس یکی از جنبشهای توده‌ای اروپا در قرن گذشته را اینطور توصیف کرد [۱]، عمیقاً مخالف هستند.

اوتوپی لیبرالیسم، اوتوپی ناتوانی در آزادی سیاسی روسیه و اوتوپی ثروتمندان خودخواهی است که مایلند امتیازات را به نحو «مسالمت آمیز» با پوریشکویچ ها تقسیم کنند و این تمایل شریف را به عنوان تئوری پیروزی «مسالمت آمیز» دموکراسی روس وانمود می سازند. اوتوپی

لیبرالی یعنی خیالپردازی درباره اینکه چه باید کرد تا بر پوریشکوویچ ها غالب آمد بدون اینکه آنها مغلوب شوند، چه باید کرد تا آنها خرد شوند، بدون اینکه دردی بر آنها عارض گردد. واضح است که این اتوپی نه تنها از لحاظ اتوپی بودن خود بلکه به علاوه از این جهت که آگاهی دمکراتیک توده‌ها را مشوب می سازد مضر است. اگر توده‌ها به این اتوپی ایمان آورند هرگز به آزادی نخواهند رسید؛ اینگونه توده‌ها شایسته آزادی نیستند؛ اینگونه توده‌ها کاملاً سزاوار آنند که پوریشکوویچ ها با آنها بد رفتاری کنند.

اتوپی نارودنیکها و ترودویکها خیال پردازی خرده مالک است که بین سرمایه دار و کارگر مزدی قرار دارد. این اتوپی خیال پردازی درباره برانداختن بردگی مزدی بدون مبارزه طبقاتی است. هنگامی که مسئله رهایی اقتصادی نیز برای روسیه همانقدر جنبه فوری، بلاواسطه و واجب پیدا کند که اکنون مسئله رهایی سیاسی دارد، آنوقت اتوپی نارودنیکها نیز از اتوپی لیبرالها ضررش کمتر خواهد بود.

ولی اکنون روسیه هنوز در دوران دگرگونی بورژوائی به سر می برد نه در دوران دگرگونی پرولتاری؛ موضوعی که اکنون به نضج نهایی خود رسیده است آزادی اقتصادی پرولتاریا نیست بلکه آزادی سیاسی یعنی (در ماهیت امر) آزادی کامل بورژوائیست.

و در این مسئله اخیر اتوپی نارودنیکه نقش تاریخی ویژه خود را بازی می کند. این اتوپی درباره نتایج اقتصادی که یک تقسیم کردن مجدد زمین باید داشته باشد (و خواهد داشت)، ملازم و مبشر اعتلاء جنبش عظیم و دمکراتیک توده‌های دهقان است، یعنی توده‌هایی که اکثریت جمعیت روسیه بورژوا - فئودال مدرن را تشکیل می دهند (در یک روسیه صرفاً بورژوائی نظیر اروپای صرفاً بورژوائی، دیگر دهقانان اکثریت جمعیت را تشکیل خواهند داد).

اتوپی لیبرالی آگاهی دمکراتیک توده‌ها را مشوب می سازد. اتوپی نارودنیکه، ضمن اینکه ذهن توده‌ها را نسبت به سوسیالیسم مشوب می سازد، در عین حال ملازم، مبشر و حتی تا اندازه‌ای تجلی اعتلاء جنبش دمکراتیک آنها نیز هست.

دیالکتیک تاریخ چنان است که نارودنیکها و ترودویکها در مورد مسئله ارضی در روسیه شیوه بسیار پیگیر و قاطعانه سرمایه داری را به عنوان یک وسیله ضد سرمایه داری پیشنهاد نموده و ترویج می کنند. «تساوی» در تقسیم بندی مجدد زمین، اتوپی است ولی گسست کامل از کلیت شکل قدیمی مالکیت بر زمین، اعم از مالکیت اربابی، سهمیه‌ای یا «سلطنتی»، گسستی که برای تقسیم بندی جدید زمین ضروری می باشد، اقدامیست بی اندازه لازم و از لحاظ اقتصادی مترقی و برای کشوری نظیر روسیه اقدامیست بسیار مبرم جهت دستیابی به دمکراسی بورژوائی.

باید این گفته مهم انگلس را به یاد آورد که می گوید: «آنچه از لحاظ اقتصادی اشتباه است ممکن است از نقطه نظر تاریخ جهانی صحیح باشد.» [۲]

انگلس این تز عمیق را در مورد سوسیالیسم اتوپیایی اظهار کرده است: آن سوسیالیسم از لحاظ مفهوم اقتصادی خود «اشتباه آمیز» بود. آن سوسیالیسم هنگامی که ارزش اضافی را از نقطه نظر قوانین مبادله بی عدالتی اعلام می کرد «اشتباه آمیز» بود. مخالفت تئورسینهای اقتصاد سیاسی بورژوائی با آن سوسیالیسم صحیح بود، زیرا ارزش اضافی بطور کاملاً «طبیعی» و کاملاً «عادلان» از قوانین مبادله ناشی می شود.

ولی سوسیالیسم اتوپیایی از نقطه نظر تاریخ جهانی صحیح بود، زیرا نشانه، مبین و مبشر آن طبقه‌ای بود که توسط سرمایه داری خلق شده، و اکنون در آغاز قرن بیستم، به نیروی توده‌ای مبدل شده که قادر است به سرمایه داری خاتمه دهد و بطور مقاومت ناپذیری به سوی این هدف پیش می رود.

این تز عمیق انگلس را باید هنگام ارزیابی اوتوپی معاصر نارودنیکی یا ترودویکی در روسیه (و نه تنها در روسیه بلکه در یک سلسله از کشورهای آسیایی که در قرن بیستم در حال گذراندن انقلابهای بورژوائی هستند) بخاطر داشت.

دمکراسی نارودنیکی، در حالی که از نقطه نظر شکل اقتصادی خود اشتباه آمیز است، از نقطه نظر **تاریخی** صحیح است؛ این دمکراسی، که به عنوان یک اوتوپی سوسیالیستی اشتباه آمیز است، به عنوان مبارزه دمکراتیک توده‌های دهقان تحت شرایط خاص تاریخی که عنصری جدایی ناپذیر از تحول بورژوائی و یک شرط لازم برای پیروزی کامل آن است، **صحیح** می باشد.

اوتوپی لیبرالی توده‌های دهقان را از مبارزه دلسرد می سازد. اوتوپی نارودنیکی بیانگر اشتیاق این توده‌ها به مبارزه بوده و به آنها وعده یک میلیون نعمت در صورت پیروزی را می دهد و حال آنکه در حقیقت امر این پیروزی فقط صد نعمت برایشان به ارمغان خواهد آورد. ولی مگر این طبیعی نیست که میلیونها افرادی که به مبارزه برمی خیزند و قرنهاست در جهل، احتیاج، فقر، کثافت، نادیده گرفته شدن و منکوب شدن بی مانندی به سر می برند نتایج پیروزی احتمالی شان را ده بار بزرگ تر جلوه دهند؟

اوتوپی لیبرالی پرده سائر تمایلات آزمندانه استثمارگران جدیدیست که می خواهند امتیازات را با استثمارکنندگان قدیم تقسیم کنند. اوتوپی نارودنیکی منعکس کننده اشتیاق میلیونها زحمتکش خرده بورژوا برای پایان دادن **یکسره** به کار استثمارگران قدیمی فئودال است، اما همچنین بیانگر امید کاذبی است به اینکه استثمارگران جدید سرمایه دار را می توان همراه با آنان از میان برداشت.

بدیهی است مارکسیستها، که با هر گونه اوتوپی دشمن هستند، باید از استقلال طبقه‌ای پشتیبانی کنند که می تواند با **نهایت فداکاری** بر ضد فئودالیسم مبارزه کند و همانا بدان جهت می تواند که حتی به اندازه یک صدم هم در آن مالکیتی که بورژوازی را به دشمن نصف و نیمه اربابان فئودال و خیلی از اوقات به متحد آنها تبدیل می کند، شریک نیست. دهقانان در تولید کالایی کوچک نقش دارند؛ آنها می توانند در صورت مساعد بودن شرایط تاریخی، به برانداختن کامل فئودالیسم نائل گردند ولی **همیشه** - بطور ناگزیر و نه بر حسب تصادف - بین بورژوازی و پرولتاریا، بین لیبرالیسم و مارکسیسم، تزلزل معینی از خود نشان خواهند داد.

بدیهی است، مارکسیستها باید هسته سالم و ارزشمند دمکراسی صادق، مصمم و مبارز توده‌های دهقان را با دقت از پوسته اوتوپی های نارودنیکی خارج کنند.

در نوشته‌های مارکسیستی قدیمی مربوط به دهه هشتاد [قرن نوزدهم] می توان دید که چگونه برای خارج نمودن این هسته ارزشمند دمکراتیک منظم کوشش می شده است. زمانی هم خواهد رسید که مورخین این کوشش را منظم مورد بررسی قرار خواهند داد و ارتباط آنرا با آنچه که در دهه اول قرن بیستم عنوان «بلشویسم» به خود گرفت ردیابی خواهند کرد.

در اکتبر سال ۱۹۱۲ به رشته تحریر درآمد.

برای اولین بار در سال ۱۹۲۴ در شماره یکم مجله ژیزن به امضاء و. ای. به چاپ رسید.

توضیحات

- ۱- این عبارت از نامه‌ای که کارل مارکس برای ل. کوگلمان در ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ نوشت و در آن به تحلیل کمون پاریس پرداخت، برداشت شده است (مراجعه نمایید به مارکس و انگلس، منتخب آثار، مسکو، ۱۹۵۸، جلد ۲، صفحه ۴۶۳).
- ۲- لنین از مقدمهٔ فردریش انگلس برای چاپ نخست آلمانی کتاب مارکس با عنوان «فقر فلسفه» (انتشارات زبانهای خارجی، مسکو، صفحات ۱۲-۱۳) نقل قول می‌کند.

کمونستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com